



حکمت متعالیه در مدرس استاد مصطفوی

تقریر و تحریر: زهره توازبانی - مدرس

توضیح داده‌ام که روح حرکت جوهریه به اشتداد در وجود بازگشت می‌کند.

خلاصه اینکه تمام تشکیلات حکمت متعالیه بر این اساس است و در زمان ما مثل اینکه این مسأله را مغرور غنه گرفته‌اند که وجود اولاً اصیل و ثانیاً تشکیک دار است؛ اما به نظر ما هر دوی اینها را می‌توان مورد سؤال قرار داد و در آن تشکیک کرد؛ ملاصدرا نیز این را بدیهی می‌دانسته است؛ لذا الآن روی این دو، کار نمی‌کنند. بنده بر این باورم که اصالت نه با وجود است و نه با ماهیت.

● فرض سوم چه خواهد بود؟ اصالت وجودی و ماهیتی هر دو؟ یا قول سوفسطائیان؟

■ بعداً در این خصوص صحبت خواهیم کرد. به نظر بنده، به فرض اصالت وجود، تشکیک در وجود، صرفاً یک ادعاست و دلیلی بر اثبات ندارد. در اصالت وجود بهترین حرف همان حرف عرفاست. یعنی قول به وحدت وجود و موجود؛ عرفاً تشکیک را باطل می‌دانند و می‌گویند وجود یک حقیقت متشخص واحد است که سریان دارد و بقیه موجودات هم «وجود» نیستند بلکه

بدانها نپرداخته است.

اینک ما علاقه‌مندان فلسفه را به محضر استادی بریم تا از فیوضات درس ایشان که در دانشکده الهیات دانشگاه تهران تقریر شده، بهره‌مند گردند.

● جناب استاد! حضرتعالی بسیاری از مبانی حکمت متعالیه را در درسهای خویش مورد نقد قرار داده‌اید. خوشحال خواهیم شد تقریرتان را از این مطلب بشنویم.

■ اصالت وجود و تشکیک در وجود - که پایه و اساس حکمت متعالیه است و ملاصدرا می‌گوید اگر کسی اینها را خوب بفهمد، همه می‌باحث ما را می‌فهمد. حرکت جوهریه، اتحاد عاقل و معقول و حاش و محسوس - که بر اصالت وجود و تشکیک در وجود مترتب می‌شود - ربط متغیر به ثابت، مسأله معاد جسمانی به تقریر صدر المتألهین و سایر مسائل و لوازم اصالت و وحدت و تشکیک وجود، مجموعاً بنای حکمت متعالیه را تشکیل می‌دهند.

● حرکت جوهریه چگونه با اصالت وجود ربط پیدا می‌کند؟

■ اگر یادتان باشد بنده در درسهایم

کسانی که از سال ۱۳۶۷ به بعد در دانشکده الهیات دانشگاه تهران تحصیل کرده‌اند، با حضرت آیت‌الله مصطفوی آشنا هستند. بسیاری هم ایشان را از زمانی دورتر و در کسوت امام جماعت مسجد جامع نیاوران می‌شناسند، و برخی توفیق شاگردی ایشان را در دانشگاه امام صادق (ع) داشته‌اند.

آنچه آیت‌الله مصطفوی را در میان اساتید فلسفه متمایز می‌سازد، نگاه تازه ایشان به ساختار حکمت متعالیه ملاصدراست. علاقه استاد به شیخ‌الرئیس و اعتقادشان به ضرورت احیای تفکر شیخ نیز، زبانزد همه دانش‌آموختگان محضر ایشان است.

آیت‌الله مصطفوی در مباحث مختلفی از درسهای خویش به نارساییهای حکمت متعالیه اشاره کرده‌اند. ایشان معتقدند که مسائلی مانند اصالت وجود، تشکیک، حرکت جوهریه و... قابلیت نقد دارند و عدم تکوّن چنین مسائلی در تفکر شیخ‌الرئیس دلیل بر عدم تطفّن او نبوده، بلکه شیخ به دلیل محذوراتی

«نمود» وجودند؛ لذا کلمه وجود را در مورد آنها به کار نمی‌برند بلکه به آنها «کون» اطلاق می‌کنند. «کون» در زبان فلسفی ما با «وجود» مترادف است ولی در لسان عرفا فرق دارد. «کون» از نظر عرفا عبارت از همین «نمود» هاست. اگر ما بفرض، قائل به اصالت وجود شویم چه دلیلی بر تشکیک وجود داریم؟ کسانی که قائل به تشکیک شده‌اند استناد به مثل کرده‌اند: مثل نور. در حالی که ما بر سر تشکیک در نور هم حرف داریم؛ زیرا حقیقت نور، خودش مجهول است و قطعاً تشکیک مفهوم مورد نظر آنها

نیست؛ تشکیک مفهومی را مشائیان هم قبول دارند. نزاع در تشکیک حقیقت هستی است و الا تشکیک مفهومی - بدین معنا که مفهوم وجود صدقش بر اشیاء متفاوت باشد- مثلاً در خداوند به اولیت صدق کند، در ما به آخریت؛ یا صدقش در علت اشد باشد و در معلول اضعف، یا تشکیک در مفهوم

بیاض، اشکال ندارد؛ بلکه مسأله مورد بحث که تمام حکمت متعالیه نیز بر آن بار است، تشکیک در حقیقه الوجود است؛ آن وجودی که در ظرف واقع است و ما هم نمی‌توانیم آن را به ذهن بیاوریم، طبق فرمایش آخوند ملاصدرا آن را به تصریح وجدان احساس می‌کنیم، بدون اینکه برهانی بر آن قائل شویم، یا حد و رسمی برایش بیاوریم و حتی بدون اینکه بتوانیم صورتی از آن را در ذهن یا خیالمان بسازیم؛ به نظر ایشان این وجود است که تشکیک دارد.

● چه کسانی تشکیک را به این معنا که فرمودید، قبول ندارند؟

■ کسانی که تشکیک به این معنا را قبول ندارند، دو گروهند:
الف) عرفا که قائل به وحدت وجود و موجودند.

ب) مشائیان که موجودات را حقایق متباینه می‌دانند.

● استدلال مشائیان بر ابطال تشکیک در حقیقت وجود چیست؟

■ مشائیان طبق استدلالی که دارند، تشکیک در حقیقت وجود را باطل

انسانیت است یا از عوارض انسانیت؟ اگر مقوم است پس بنده دیگر انسان نیستیم نه اینکه انسان کمتری هستیم؛ و اگر مقوم انسانیت نیست پس حق با مشائیان است؛ یعنی پیامبر ﷺ در انسانیت با ما شریک است منتها در فضائل تفاوت دارد. به همین بیان تشکیک در حقیقت وجود را جایز نمی‌دانند.

● پاسخ صدر المتألهین به استدلال مشائیان چیست؟

■ بیان صدر المتألهین در رد استدلال مشائیان همان بیان شیخ اشراق است که قائل به تشکیک در ماهیت می‌باشد. استدلال ایشان این است که آن امر زیادی، مقوم ذات نیست، بلکه مقوم مرتبه است؛ یعنی اگر ما قائل شویم که انسانیت دارای مراتب است، مرتبه انسانیت پیامبر مقوم مرتبه است نه مقوم اصل انسانیت.

و همچنین اگر قائل به تشکیک در وجود شدیم،

شدت ضعف را مقوم مرتبه می‌دانیم، نه مقوم حقیقت و این فرمایش، مصادره به مطلوب است.

● وجه مصادره این استدلال در چیست؟

■ فرض شما مبنی بر اینکه انسانیت مرتبه دارد و مقوم در مرتبه دخالت دارد، و در ذات دخالت ندارد مصادره است؛ زیرا طرف شما می‌تواند بگوید اتفاقاً من همین را قبول ندارم که اصلاً مرتبه‌ای در کسار باشد؛ یعنی شما ابتدا مرتبه را (تشکیک) مفروض گرفته‌اید و بعد هم با

مسائلی مانند اصالت وجود، تشکیک، حرکت جوهریه و... قابلیت نقد دارند و عدم تکون چنین مسائلی در تفکر شیخ‌الرئیس دلیل بر عدم تفتن او نبوده، بلکه شیخ به دلیل محذوراتی بدانها نپرداخته است. *بگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

می‌دانند؛ شما هم برای رد نظر آنها باید پاسخی برهانی بیاورید. استدلال مشائیان این است که اگر حقیقتی، تشکیکی باشد آیا مابه‌التفاوت در قوام ذات دخالت دارد یا نه؟ مثلاً اگر حقیقت انسانیت تشکیکی باشد، وجود مقدس پیامبر ﷺ و وجود ما هر دو وجود انسان است، ولی پیامبر چیزی را بیشتر دارد و ما کمتر (مثلاً جمله فضائل را). حال سؤال می‌کنیم که آن چیزی را که پیامبر ﷺ بیشتر دارد، آیا در قوام انسانیت ایشان دخالت دارد یا نه؟ آیا آن چیزی که پیامبر دارد و من ندارم، مقوم

مثال می‌خواهید همان را ثابت کنید. حال اگر دلیل مشائیان را بشکافیم، می‌بینیم عمده سخنشان این است که اگر چیزی هم مابه‌الامتیاز باشد و هم مابه‌الاشتراک، این خودش تناقض است؛ برای اینکه لازم می‌آید حقیقت واحد از آن جهت که واحد است، هم واحد باشد و هم کثیر. چون هم دارای مابه‌الامتیاز است و هم دارای مابه‌الاشتراک؛ وحدت و کثرت گرچه تسفیضین نیستند اما در حکم نفیضین محسوب می‌شوند؛ زیرا واحد یعنی غیرمنقسم و کثیر یعنی منقسم. آنوقت چگونه ممکن است یک امر بسیط واحد بدون اینکه جزء داشته باشد، هم واحد باشد و هم کثیر؟ خصوصاً با لحاظ اینکه شما ماهیت‌ها را هم اعتباری می‌دانید. اینها برای اینکه مسأله را تقریر کنند، یک امر حسی را برای ما مثال می‌زنند؛ شیشه‌های رنگارنگ که نور به آن می‌تابد، در یک جا سبز می‌شود و در جای دیگر سرخ. اصلاً این مثال چه ربطی به مطلب ما دارد؟! این شیشه‌ها قبلاً وجود داشته‌اند و نور خورشید هم وجود دیگری است. شما می‌گویید ماهیت، اعتباری محض است و از حد وجود، انتزاع می‌شود. سؤال ما این است که وجود چگونه حدّ می‌گیرد؟ چیزی که واحد است چگونه حدود کثیر می‌گیرد؟ پس مشائیان می‌گویند لازمه قول شما این است که واحد، کثیر شود. حال جواب شما چیست؟ فرض کنید که شما جواب اینها را دادید و ما هم غمض عین کردیم، اما تشکیک شما دلیل می‌خواهد، این دلیل چیست؟

● بد نیست دلایل اقامه شده بر تشکیک را جداگانه تقریر کنید و نقد خویش را بر هر کدام از آنها بفرمایید.

■ برای تشکیک، تقریرهای مختلفی شده است، از جمله دلایلی که در آن به اصل علیت و اصالت وجود شده استناد است، با این تقریر که ما بعد از پذیرش علیت، می‌گوییم این وجود، علت است و آن وجود، معلول؛ قهراً وجود علتی که معلول از آن به وجود می‌آید قوی‌تر از وجود آن معلول است، یعنی اقوم ذاتی است و این وجود اضعف است؛ زیرا فرض این است که آن، این را به وجود آورده است. اگر این معلول عین آن علت باشد که دیگر دو تا نیست و اگر غیر از آن باشد، امر دایر است بین اینکه اشدّ از آن باشد یا اضعف از آن؛ و چون معلول است، اشدّ نیست؛ پس اضعف است. فرض دیگر این است که وجود دارد و وجود هم اصیل است. حالاکه این وجود ضعیف‌تر است معلوم می‌شود که وجود دارای تشکیک است و تباین موجودات هم غلط است، چون تباین با علیت نمی‌سازد. این یک تقریر بود.

● شما اشکال این استدلال را در چه می‌دانید؟

■ اشکال در این است که استدلال فوق، متفرع بر اصل علیت و اصالت وجود است؛ حال اگر کسی این دو اصل را نپذیرد، نمی‌تواند تشکیک را بپذیرد.

● آیا می‌توان نتیجه گرفت که هر کس علیت را پذیرفته لزوماً تشکیک را هم می‌پذیرد؟

■ خیر! ممکن است کسی علیت را

بپذیرد ولی تشکیک را نپذیرد؛ مثل مشائیان که علیت را پذیرفته‌اند و قائل به حقایق متباین موجودات هستند.

● آیا در میان اندیشمندان مسلمان کسانی هستند که علیت را نپذیرفته باشند؟

■ بله اشاعره و عرفا علیت را قبول نداشتند؛ چون از نظر آنها پذیرفتن اصل علیت با توحید افعالی در تضاد است. از نظر آنها غیر حقیقت مطلقه وجود که واجب بالذات است، وجود و موجود دیگری قابل فرض نیست و آنچه از موجودات به نظر می‌آید، از نظر اکثر آنها نموده‌ها و جلوات، و از نظر عده‌ای دیگر سراب و دویینی احوال است.

● با این حساب اگر اصل علیت رد شود، چگونه می‌توان خدا را ثابت کرد؟

■ اگر علیت رد شود، می‌توان خدا را از راه حدوث اثبات کرد یا مثل آنچه از متون دینی، اعم از قرآن و حدیث برمی‌آید که خداجویی و خداشناسی فطری و ذاتی انسانهاست، و ذاتی، قابل اقامه برهان نیست.

● مایل هستیم نظر حضرتعالی را در خصوص اصل علیت بیشتر بدانیم.

■ آیا می‌توان منکر اصل علیت شد؟ اشاعره منکر علیت هستند، آنها خدا را علت نمی‌دانند. اگر علت را چنین تعریف کنیم: «چیزی که بین او و معلول یک رابطه ذاتیه وجودیه باشد که آن رابطه ذاتیه سبب شود که به انتفاء او، این متفی شود» ممکن است کسی بگوید بین خدا و مخلوقات رابطه وجودی نیست.

ذات خود می‌یابیم و به علم حضوری می‌دانیم که اینها وابستگی وجودی به نفس ما دارند. بعد هم در خارج وقتی وابستگی وجودی میان اشیایی می‌بینیم؛ مثل وابستگی حرارت به آتش، رنگ و بو به گیاه و امثال آن، حکم می‌کنیم به اینکه در خارج نسبت علیت ثابت است؛ یعنی ایشان ابتدا اصل علیت را از راه علم حضوری اثبات می‌کند و بعد خارج را به آنچه بین نفس ما و صفات نفسانی است، ملحق می‌کند.

اما دو ایراد بر استدلال علامه وارد است. یکی اینکه از کجا معلوم که آن صفت نفسانی که در من است، من خود علت آن هستم؟ مگر هر چیزی که وابستگی وجودی به چیزی داشته باشد، آن چیز علت اوست؟ زیرا می‌توان فرض کرد که دو چیز رابطه وجودی با هم داشته باشند، ولی این ربط را یک علت (موجود) سومی ایجاد کرده باشد؛ مانند نور خورشید و حرارت آن که با هم تلازم وجودی دارند، اما هیچ کدام علت دیگری نیستند. حالا ممکن است من به علم حضوری بفهمم که این دو در من ربط وجودی دارند، اما دیگر درک نمی‌کنم که این صفت وجودی را من ایجاد کرده‌ام. حق این است که این اشکال وارد نیست؛ زیرا ما به علم حضوری درمی‌یابیم که این صفات از ذات ما به وجود آمده‌اند.

اشکال دومی که در استدلال مرحوم علامه وجود دارد، این است که ایشان گفته خارج هم از همین قبیل است. حال سؤال می‌کنیم که از کجا فهمیدید، که خارج هم همینطور است؟ اگر اولی را به علم

فاعل جدا شود. در حالی که مفهوم علیت این است که به زبان بی‌زبانی گفته شود: العیاذ بالله، خداوند نمی‌تواند عقل اول را خلق نکند. اصلاً بحث علیت با کلام سازگار نیست. حق با متکلمان قدیم است که علیت را اصلاً قبول نداشتند.

● آیا فلاسفه ما واقعاً دلیل محکمی

نیاورده‌اند تا علیت را ثابت کنند؟

■ تمام سلاح فلاسفه ما در مقابل متکلمان اصل علیت است، اما بعضی آن را به بداهت برگزار کرده‌اند. شیخ در شفا و اشارات در خصوص برهان برای علیت مطلبی ندارد؛ باید در «مباحثات»، «تعلیقات» یا «مبدأ و معاد» جستجو کرد، شاید مطلبی پیدا شود و الا این دلیلی که ما الان در مقابل منکران علیت داریم، دلیل نیست.

ما واقعاً در مقابل آنها چه دلیلی داریم؟ البته بحث علیت طبیعی نیست؛ زیرا ما منکر علیت طبیعی نیستیم. اینها معذاتی هستند که با علیت فلسفی که رابطه وجودی است، فرق دارند. من که واقعاً خودم را نتوانسته‌ام قانع کنم.

● آیا واقعاً همه حکمای ما علیت را به

بداهت برگزار کرده‌اند؟

■ خیر! مثلاً مرحوم علامه طباطبایی برای اثبات آن خیلی زحمت کشیده‌اند، چون به صرف اینکه بگوییم علیت، بسدیهی است کساری درست نمی‌شود. خلاصه استدلال ایشان این است که ما صفاتی مانند اراده، عشق و محبت را در

● با این حساب، اگر نسبت خدا با موجودات، نسبت علیت نیست، چه نسبتی است؟

■ خداوند خالق است، اصلاً علت نیست، اصلاً رابطه ذاتیه، بین خدا و خلق نیست؛ بلکه خداوند ایجاد می‌کند.

● ایجاد چه رابطه‌ای است؟

■ خداوند ایجاد می‌کند و ما هم از ایجاد سردر نمی‌آوریم. حالا اگر ما گفتیم سر از ایجاد در نمی‌آوریم، آیا ما سوفسطائی شده‌ایم؟ معنای علیت عبارت است از رابطه وجودی میان دو شیء. هم مثلاً این را قبول دارند و هم مرحوم ملاصدرا که چیزی بیشتر از این را می‌گوید. ایشان معلول را شأنی از شئون علت می‌دانند. از نظر ایشان معلول مرتبه‌ای از وجود علت است.

● حال ما چه داعیه‌ای داریم که اصل

علیت را نپذیریم؟

■ برای اینکه علیت توالی دارد. مرحوم آخوند ملاصدرا که خود کراراً می‌گوید علیت برای علت ذاتی است. طبعاً نتیجه آن موجبیت فاعل خواهد بود و اصلاً بیخود بعضی‌ها علیت را منحصر به فاعل مختار می‌دانند. اینکه متکلمان می‌گفتند لازمه علیت، فاعل موجب دانستن خداوند است، بیخود نبوده است.

● پس تعریف شما از اختیار چیست؟

■ ما اختیار را به این می‌دانیم که محال عقلی نباشد که این معلول یا فعل، از آن

حضوری فهمیدید، این را چگونه فهمیدید؟

بنابراین بر علیت، برهانی نیست. ظاهراً شیخ الرئیس هم می‌گوید علیت بدیهی است؛ چون نتوانسته دلیلی برای اثبات آن اقامه کند؛ زیرا در علیت ما سه چیز لازم داریم: اول، توافی وجود باشد؛ دوم، وجود بعدی با وجود قبلی رابطه وجودی داشته باشند نه رابطه اتقاقی، یعنی رابطه آنها به تلازم عقلی باشد، سوم این تلازم عقلی به گونه‌ای باشد که این معلول آن باشد نه اینکه هر دو معلول یک علت دیگر باشند. با پذیرفتن اصل علیت و علت دانستن خداوند، بایستی به تمام لوازم این اصل ملتزم باشیم، از جمله اینکه: الف) در علیت، سنخیت لازم است. حال آنکه اگر قائل به ایجاد باشید، لازم نیست که سنخیت را لحاظ کنید؛ زیرا قادر(خدا)، بدون سنخیت هم می‌تواند، وجود بدهد. ب) علت و معلول در علیت به لحاظ وحدت و کثرت تلازم دارند، یعنی علت اگر واحد باشد، معلول او هم واحد است. اما در ایجاد لازم نیست به چنین چیزی قائل باشیم؛ بلکه می‌توانیم بگوییم خدای واحد، کثیر را ایجاد کرده است.

● منظور شما از ایجاد چیست؟

■ ما مفهوم ایجاد را می‌فهمیم اما حقیقت ایجاد را نمی‌فهمیم؛ زیرا ایجاد رابطه‌ای میان موجد و موجد است و دو طرف این رابطه برای ما ناشناخته است؛ پس ما ایجاد را که فرع بر طرفین است، نمی‌توانیم درک کنیم.

● آیا ما نمی‌توانیم بگوییم «ایجاد» همان «علیت» است؟

■ متکلم می‌گوید: «ایجاد» همان «علیت» نیست؛ زیرا علیت لوازمی دارد که در ایجاد، به آن لوازم پایبند نیست. ایجاد یعنی اینکه «نبود» بعداً «بود» شده است.

● پس به این ترتیب می‌خواهید بفرمایید عمده‌ترین دلیل تشکیک، علیت است و چون علیت سست است، پس دلیل تشکیک هم سست است؟

■ بله! همینطور است. ما علیت خدا را از راه علیتهایی که در این عالم دیده‌ایم، اثبات می‌کنیم. حال آنکه اگر نتوانیم در اینجا علیت را ثابت کنیم نمی‌توانیم علیت خدا را هم ثابت کنیم. دیگر اینکه فرض می‌کنیم علیت و فاعلیت عین ذات علت است، ما که از خدا اصلاً خبر نداریم چگونه می‌توانیم علیتش را درک کنیم.

● آیا فکر نمی‌کنید نفی علیت هم توالی دارد؟

■ البته دارد، ولی این توالی فاسد نیست؛ زیرا ما علیت نفس را برای صفاتش مثل اراده به علم حضوری پذیرفته‌ایم، لذا مثل اشاعره جبری نیستیم. اشاعره چون اصل علیت را بطور مطلق نفی کرده‌اند، گرفتار جبر گردیده‌اند، ولی ما می‌گوییم بر مطلق علیت دلیل نداریم. اگر چه علیت نفس را برای صفاتش مثل اراده، محبت و عشق به علم حضوری درک کرده‌ایم و معلوم به علم

حضوری را نمی‌توان به خارج گسترش داد؛ لذا ما گرفتار محذور اشاعره نیستیم.

با انکار علیت در خارج، راه برای توجیه معجزات نیز باز می‌گردد.

● آیا تنها دلیل بر تشکیک، علیت است؟ که با زیر سؤال رفتن آن، تشکیک هم زیر سؤال برود؟

■ خیر! کسان دیگری هم دلایل دیگری بر تشکیک آورده‌اند؛ از جمله آقا علی مدرس در رساله حمله و ملا مهدی نراقی.

● با اینکه فرصت کم است، بد نیست اشاره‌ای هم، هر چند گذرا، به دلایل ایشان داشته باشید.

■ آقا علی مدرس با استناد به اشتراک معنوی وجود و اصل اصالت وجود دلیل خود را با این تقریر اقامه کرده است که وجود، مشترک معنوی است و موجودات در آثار و افعال متفاوت هستند و ما می‌دانیم که انتزاع مفهوم واحد از مصادیق متعدد و متباین بتمام الذات امکان ندارد. پس باید بین همه اینها مابه‌الاشتراکی باشد. از طرف دیگر ما نمی‌توانیم بگوییم وجود، مرکب از وجود و غیر وجود است؛ چون غیری نداریم و اصالت با وجود است؛ زیرا غیر وجود یا عدم است که در آن صورت شرالترکیب می‌شود و یا ماهیت است که آن هم اعتباری است. پس اینها نمی‌توانند در وجود دخالت داشته باشند؛ لذا مابه‌الاشتراک و مابه‌الامتیاز، هر دو باید به وجود برگردند.

استدلال آقا علی مدرس تنها تشکیک طولی را ثابت نمی‌کند؛ بلکه تشکیک را در موجوداتی هم که در عرض هم هستند و علت و معلول نیستند نیز ثابت می‌کند. البته دلیل آقا علی مدرس نسبتاً خوب است. اما کسی ممکن است بگوید این تفاوتها مال ظهورات است نه موجودات؛ مانند عرفا که منکر وجودات در خارج‌اند. باید توجه داشت که اشتراک مفهومی بیشتر از این را ثابت نمی‌کند که این مفهوم «متنوع عن» واحدی دارد؛ اما این را که

«متنوع عن» امری مشکک است یا واحد شخصی، ثابت نمی‌کند. صوفی می‌گوید یک واحد شخصی است؛ شما می‌گویید مشکک است. در هر حال استدلال آقا علی مدرس بهتر از

استدلال کسانی است که خواسته‌اند تشکیک را از راه علیت ثابت کنند؛ زیرا ما هنوز در مسأله علیت مشکل داریم.

دلیل دیگر از آن ملا مهدی نراقی است که بر چند مقدمه بنا شده است:

الف) اختلاف در شدت و ضعف یک امر وجودی دارد.

ب) باید مابه‌الاشتراکی باشد و الاً کمال و نقص بی معنا خواهد بود.

ج) تشکیک در ماهیت نیست.

د) حقایق متباینه صحیح نیست.

ملا مهدی با این استدلال می‌خواهد بگوید که ما بالضرورة بعضی موجودات عالم خارج را قوی‌تر و برخی را ضعیف‌تر، بعضی را غنی‌تر و برخی را

محتاج‌تر می‌یابیم.

ملاحظه می‌کنیم آنکه غنی‌تر است کاملتر از ضعیف‌تر است. تفاوت اینها در چیست؟ حال نظر به مقدمات می‌کنیم. می‌بینیم اینها با هم متباین نیستند. چون مثلاً هر دو شیرند. پس تفاوت آنها در چیست؟ ممکن است بگوییم تفاوتشان در ماهیت است که مثلاً این، از شیر بودن یک چیزی را کم دارد و آن دیگری زیاد، که اینهم تشکیک در ماهیت می‌شود که محال است. پس باید دنبال چیز دیگری

اصلاً بحث علیت با کلام سازگار نیست. حق با متکلمان قدیم است که علیت را اصلاً قبول نداشتند.

بگردیم، تباین هم که با کمال و نقص جور در نمی‌آید. مثلاً درست نیست که بگوییم آهن کاملتر از آجر است. پس حالا که تباین نیست و تشکیک در ماهیت هم نیست ناچار باید بگوییم این اختلافی که بالضرورة در فقر و غنا یا نقص و کمال می‌بینیم و یا حتی مابه‌الاشتراکی که در اینها می‌بینیم باید در چیزی غیر از ماهیت باشد. «مشترک فیه» آنها نمی‌تواند ماهیت باشد چون تشکیک در ماهیت محال است و از سویی نمی‌توان گفت که اینها مابه‌الاشتراک ندارند؛ زیرا اینهم با کمالیت آن منافات دارد. پس نتیجه می‌گیریم مابه‌الاشتراک اینها باید وجود باشد، مابه‌الامتیازشان هم باید وجود

باشد.

این استدلال استدلال خوبی است البته مادام که مشاهداتمان را زیر سؤال نبریم. اما عیب آن این است که موقوف بر محالیت تشکیک در ماهیت است و اگر کسی مانند شیخ اشراق تشکیک در ماهیت را جایز بداند، این استدلال تمام نخواهد بود.

● آیا اصلاً این ضابطه درست است که هر جا مابه‌الاشتراک با مابه‌الامتیاز یکی باشد، تشکیک هم هست؟

■ خیر! بلکه هر جا که مابه‌الاشتراک و مابه‌الامتیاز یکی بود و شدت و ضعف و اولویت و آخریت تصور شود، آنجا تشکیک است. بنابراین اگر وجودات بگونه‌ای باشند که آثار یکی بیشتر از دیگری باشد، آن را تشکیک

می‌نامیم. اما اگر آثارشان در حد هم باشد، دیگر تعبیر به تشکیک نمی‌کنیم بلکه می‌گوییم دوتا «تَشْخُص» است، حال تشکیک ممکن است طولی باشد یا عرضی. در تشکیک طولی یکی اقدم و دیگری آخر است. و در تشکیک عرضی یکی اشد و دیگری اضعف است؛ و اگر اینها نبود تشکیکی نیست.

■ با تشکر از حضرت‌تعالی و با عنایت به اینکه بسیار مایلیم نظرات جنابعالی را در خصوص ادله اصالت وجود و مبانی دیگر ملا صدرا هم بشنویم، اگر موافقت بفرمایید این باب مفتوح بماند تا فرصتی دیگر که خداوند توفیق دهد.

والسلام